

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۷۵

آیه ۳۱-۳۳

آیه و ترجمه

۳۱ قل من یرزقکم من السماء و الارض اءمن یملک السمع و الابصر و من یرخرج الحی من المیت و یرخرج المیت من الحی و من یدبر الامر فسیقولون الله فقل اءفلا تتقون

۳۲ فذلکم الله ربکم الحق فما ذا بعد الحق الا الضلل فاءنی تصرفون

۳۳ کذلک حقت کلمت ربک علی الذین فسقوا اءنهم لایؤمنون

ترجمه :

۳۱ - بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ به زودی (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از خدانمی ترسید)؟!
۳۲ - اینچنین است خداوند پروردگار حق شما، با اینحال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد؟ پس چرا (از پرستش او) روی می گردانید؟!
۳۳ - اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها (پس از اینهمه طغیان و گناه) ایمان نخواهند آورد.

تفسیر :

در این آیات سخن از نشانه های وجود پروردگار و شایستگی او برای عبودیت است و بحث های آیات گذشته را در این زمینه تعقیب می کند.
نخست می فرماید: به مشرکان و بت پرستانی که در بیراهه سرگردانند «بگو

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۷۶

چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟» (قل من یرزقکم من السماء و الارض).

«رزق» به معنی عطا و بخشش مستمر است، و از آنجا که بخشنده

تمام مواهب در حقیقت خدا است، «رازق» و «رزاق» به معنی

حقیقی تنها بر او اطلاق می شود، و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود،

بدون شک جنبه مجازی دارد، همانند آیه ۲۳۳ سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می‌گوید و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می‌دهند بطور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزیهای انسان از آسمان است، باران حیاتبخش از آسمان می‌بارد، و هوا که مورد نیاز همه موجودات زنده است نیز بر فراز زمین قرار گرفته، و از همه مهمتر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچگونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت از آسمان است، و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده‌اند زیرا می‌دانیم غذای بسیاری از آنها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلای امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می‌کند، و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که وسیله آن گیاهان تغذیه شده‌اند استفاده می‌کنند.

ولی زمین تنها به وسیله مواد غذایی خود ریشه گیاهان را تغذیه می‌کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت) سپس به دو قسمت از مهمترین حواس انسان که بدون آن دو، کسب علم و دانش برای بشر امکانپذیر نیست اشاره کرده می‌گوید: «و بگو چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است؟» (اءمن

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۷۷

یملک السمع و الابصار).

در واقع در این آیه نخست به نعمتهای مادی، و بعد به مواهب و روزیهای معنوی که بدون آنها نعمتهای مادی فاقد هدف و محتوا است اشاره شده.

کلمه «سمع» مفرد (و به معنی گوش) و ابصار جمع «بصر» به معنی بینائی و چشم است، و در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا «سمع» در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما «بصر» گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده؟، پاسخ این سؤال را در جلد اول صفحه ۵۶ ذکر کرده‌ایم.

بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب‌ترین پدیده‌های عالم آفرینش است سخن به میان آورده، می‌گوید «و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌کند»؟ (و من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی). این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای علوم طبیعی و زیست‌شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی‌جان به وجود آمده است؟ آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تاکنون در آن به جایی نرسیده است می‌تواند یک امری ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد؟ بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق‌العاده و عقل کلی است. او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی‌جان زمین آفریده است بلکه علاوه بر این سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده، تا از این طریق میدان را برای دگرگونیها و تکامل باز گذارد. در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می‌شود، زیرا انسانهای هوشمند و پاکدامن

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۷۸

و با ایمان را می‌بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی‌ایمان و گمراه متولد می‌شوند، عکس آن نیز مشاهده شده است که برخلاف قانون وراثت انسانهای بی‌ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده‌اند. البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو قسمت باشد زیرا هر دو از عجائب آفرینش و از پدیده‌های اعجاب‌انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی، دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است. (در جلد پنجم صفحه ۳۵۶ ذیل آیه ۹۵ سوره انعام توضیحات دیگری نیز در این باره داده‌ایم).

بعد اضافه می‌کند: «چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می‌کند»؟ (و من یدبر الامر).

در حقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آنها است.

بعد از آنکه قرآن این سوالات سه گانه را مطرح می کند بلافاصله می گوید: «آنها بزودی در پاسخ خواهند گفت: الله.» از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدای دانستند، و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت دریافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بته باشد.

و در آخر آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد: «به آنها بگو آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید» (فقل ا فلا تتقون). تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به دست

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۷۹

او است، اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد، این شایستگی و عظمت تنها در خدا است، و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد این نیز مخصوص خدا است. پس از آنکه نمونه هایی از آثار عظمت و تدبیر خداوند را در آسمان و زمین بیان کرد و وجدان و عقل مخالفان را به داوری طلبید و آنها به آن معترف گردیدند، در آیه بعد با لحنی قاطع می فرماید: «این است الله، پروردگار برحق شما»! (فذلکم الله ربکم الحق). نه بته، و نه سایر موجوداتی را که شریک خداوند در عبودیت قرار داده اید و در برابر آنها سجده و تعظیم می کنید. آنها چگونه می توانند شایسته عبودیت باشند در حالی که نه فقط نمی توانند آفرینش و تدبیر جهان شرکت کنند، بلکه خودشان سر تا پا نیاز و احتیاجند. سپس نتیجه گیری می کند «اکنون که حق را بروشنی شناختید، آیا بعد از حق چیزی جز ضلال و گمراهی وجود دارد؟» (فما ذا بعد الحق الا الضلال).

با این حال چگونه از عبادت و پرستش خدا روی می گردانید، با اینکه می دانید معبود حقی جز او نیست؟! (فانی تصرفون). این آیه در حقیقت یک راه منطقی روشن را برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند، و آن اینکه نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت، هنگامی که حق شناخته شد، هر چه غیر آن

و مخالف آن است باطل و گمراهی است، و باید کنار گذاشته شود.
و در آخرین آیه برای بیان این نکته که چرا آنها با وضوح مطلب و روشنائی حق به دنبال آن نمی‌روند می‌گوید: «اینگونه فرمان خدا درباره این افراد که

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۰

از روی علم و عمد و بر خلاف عقل و وجدان سر از اطاعت پیچیده‌اند صادر شده که آنها ایمان نیاورند» (کذلک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون).
در واقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آنها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می‌کند که با وضوح و روشنی حق آنرا نمی‌بینند و به بیراهه می‌روند.
بنابراین آیه فوق هیچگونه دلالت بر مساله جبر ندارد، بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می‌باشد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی رابه فرمان خدا دارد.
درست مثل این است که به کسی بگوئیم صدبار به تو گفتیم گرد مواد مخدرو مشروبات الکلی مگرد، اکنون که گوش ندادی و شدیداً معتاد شدی، محکوم به این هستی که مدتها در بدبختی بمانی.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۱

آیه ۳۴-۳۶

آیه و ترجمه

۳۴ قل هل من شرکائکم من یبدؤا الخلق ثم یعیده قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده
فانی تو فکون
۳۵ قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق اءمن یهدی
الی الحق اءحق ان یتبع اءمن لا یهدی الا ان یتبع فما لکم کیف تحکمون
۳۶ و ما یتبع اءکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیاً ان الله علیم
بما یفعلون
ترجمه :

۳۴ - بگو آیا هیچیک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و سپس باز می‌گردانند؟ بگو تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده سپس باز می‌گرداند،
باینحال چرا از حق رویگردان می‌شوید؟

۳۵ - بگو آیا هیچیک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند؟ - بگو تنها خدا به حق هدایت می کند آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟

۳۶ - و بیشتر آنها جز از گمان (و پندارهای بی اساس) پیروی نمی کنند (درحالی که) گمان هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند) خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است.

تفسیر :

یکی از نشانه های حق و باطل

این آیات نیز همچنان استدلالات مربوط به مبدء و معاد را تعقیب می کند

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۲

و در نخستین آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد «به آنها بگو آیا هیچیک از این معبودهایی که شما شریک خدا قرار داده اید می تواند آفرینش را ایجاد کند و سپس باز گرداند» (قل هل من شركائکم من یبدؤا الخلق ثم یعیده).

بعد اضافه می کند بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده و سپس باز می گرداند (قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده).

«با اینحال چرا از حق روی می گردانید و در بیراهه سرگردان می شوید» (فانی توفکون).

در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست اینکه مشرکان عرب غالباً اعتقاد به معاد مخصوصاً به شکلی که قرآن می گوید نداشتند با اینحال چگونه قرآن از آنها اعتراف می خواهد.

دیگر اینکه در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود ولی در اینجا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد، که تو اعتراف به این واقعیت کن! این تفاوت تعبیر برای چیست؟

اما با توجه به یک نکته جواب هر دو سؤال روشن می شود و آن اینکه: گرچه مشرکان به معاد (معاد جسمانی) عقیده نداشتند ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است برای پذیرش معاد کافی است چراکه هر کس آغاز را انجام داده قادر به اعاده آن نیز هست بنابراین اعتقاد به مبدء با کمی دقت معاد را اثبات می کند.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا به جای مشرکان، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراف به این واقعیت می‌کند، زیرا گرچه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدء است، اما چون آنها توجه به این ملازمه نداشتند، طرز تعبیر عوض شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جای آنها اعتراف می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۳

بار دیگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می‌دهد «به آنها بگو آیا هیچیک از معبودهای ساختگی شما هدایت به سوی حق می‌کنند؟» (قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق). زیرا معبود باید رهبر عبادت کنندگان خود باشد، آن هم رهبری به سوی حق، در حالی که معبودهای مشرکان اعم از بت‌های بی جان و جاندار هیچکدام قادر نیستند بدون هدایت الهی کسی را به سوی حق رهنمون گردند، چون هدایت به سوی حق نیاز به مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه دارد و این بدون رهبری و حمایت خداوند ممکن نیست. لذا بلافاصله اضافه می‌کند: بگو تنها خداوند هدایت به سوی حق می‌کند (قل الله یهدی للحق). با این حال «آیا کسی که هدایت به سوی حق شایسته‌تر برای پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر آنکه هدایتش کنند» (اءفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع اءمن لا یهدی الا ان یهدی). و در پایان آیه با بیانی توبیخ آمیز و سرزنش بار می‌گوید: «شما را چه می‌شود؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟» (فما لکم کیف تحکمون). و در آخرین آیه اشاره به سرچشمه و عامل اصلی انحرافات آنها کرده می‌گوید: «اکثر آنها جز از پندار و گمان پیروی نمی‌کنند، در حالی که گمان و پندار هرگز انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌کند و به حق نمی‌رساند» (و ما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا). سرانجام با لحنی تهدید آمیز نسبت به این گونه افرادی که تابع هیچ منطق

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۴

و حسابی نیستند می‌فرماید: «خداوند به آنچه آنها انجام می‌دهند عالم است» (ان الله علیم بما یفعلون). در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱ - در آیات فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می‌کند این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می‌باشد و این کار تنها بدست پروردگار است، و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است، و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راههای هدایت می‌شوند، و با تعلیم او عالم می‌گردند.

۲ - اینکه در آیات فوق می‌خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی‌توانند کسی را هدایت کنند بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند، گر چه درباره بستههای سنگی و چوبی، صدق نمی‌کند، زیرا آنها مطلقاً عقل و شعوری ندارند، ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند کاملاً صدق می‌کند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مزبور به معنی یک قضیه شرطیه باشد یعنی به فرض که بتها عقل و شعور هم داشته باشند بدون راهنمایی الهی، خودشان راه را پیدا نمی‌کنند، تا چه رسد که بخواهند راهنمای دیگران باشند.

و به هر حال آیات فوق به خوبی نشان می‌دهد که یکی از برنامه‌های اصلی پروردگار در برابر بندگان، هدایت آنها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد، و دادن درسهای گوناگون از راه فطرت، و ارائه آیات و نشانه‌هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می‌گیرد.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۵

۳ - در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که اکثر بت پرستان و مشرکان دنبال گمان و پندار خویشند، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا نفرموده است همه آنها، زیرا می‌دانیم تمام بت پرستان در این پندار باطل شریکند که بتها را معبودهای به حق و مالکان نفع و ضرر و شفیعان درگاه خدای پندارند، و به همین جهت بعضی ناچار شده‌اند که کلمه اکثر را به معنی تمام تفسیر کنند و معتقدند که این کلمه گاهی به معنی تمام آمده است.

ولی این پاسخ چندان قابل ملاحظه نیست و بهتر این است که بگوئیم بت پرستان دو گروهند یک گروه که اکثریت را تشکیل می‌دهند افرادی

خرافی و نادان و بیخبرند و تحت تاثیر پندارهای غلطی قرار گرفته و بتها را برای پرستش برگزیده‌اند، اما گروه دیگری که اقلیت را تشکیل می‌دهند رهبران سیاه دل و آگاهی هستند که با علم و اطلاع از بی‌اساس بودن بت‌پرستی برای حفظ منافع خویش، مردم را به سوی بتها دعوت می‌کنند، و به همین دلیل خداوند تنها به گروه اول پاسخ می‌گوید چرا که قابل هدایتند و اما گروه دوم را که آگاهانه این راه غلط را می‌پیمایند مطلقاً مورد اعتنا قرار نداده‌است.

۴ - گروهی از علمای اصول، آیه فوق و مانند آن را دلیل بر آن می‌دانند که ظن و گمان به هیچوجه، حجت و سند نمی‌تواند باشد و تنها دلائل قطعی است که می‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد.

اما گروهی دیگر با توجه به اینکه در میان دلائل فقهی، دلائل ظنی فراوان داریم (مانند حجت بودن ظواهر الفاظ و شهادت دو شاهد عادل و یا خبر واحد ثقه و امثال آن) می‌گویند آیه فوق دلیل بر این است که قاعده اصلی در مساله ظن، عدم حجیت است، مگر اینکه با دلیل قطعی حجت بودن آن ثابت گردد مانند چند مثال بالا.

ولی انصاف این است که آیه فوق تنها سخن از پندارهای بی‌اساس و گمانهای

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۶

بی‌پایه و خرافی مانند گمان و پندار بت‌پرستان می‌گوید، و کار به ظن و گمان قابل اعتمادی که در میان عقلاً موجود است ندارد، بنابراین آیه فوق و آیات مشابه آن در مساله عدم حجیت ظن به هیچوجه قابل استناد نیست (دقت کنید).

آیه ۳۷-۴۰

آیه و ترجمه

۳۷ و ما کان هذا القرآن اءن یفتی من دون الله و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتب لا ریب فیه من رب العلمین

۳۸ اءم یقولون افترئه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صدقین

۳۹ بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاءتهم تاء و یله کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عقبه الظلمین

۴۰ و منهم من یؤمن به و منهم من لا یؤمن به و ربک اءعلم بالمفسدین

ترجمه :

۳۷ - شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آنها، و شکی در آن نیست که از طرف پروردگار جهانیان است.

۳۸ - آنها می گویند، او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده بگو اگر راست می گوئید یک سوره همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید غیر از خدا (به یاری) بطلبید.

۳۹ - (آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کنند) بلکه آنها چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است اینچنین پیشینیان آنها نیز تکذیب کردند پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟!

۴۰ - و بعضی از آنها ایمان به آن می آورند و بعضی ایمان نمی آورند، و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می شناسد).

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۷

تفسیر :

عظمت و حقانیت دعوت قرآن

این آیات به پاسخ قسمت دیگری از سخنان ناروای مشرکان می پردازد، چراکه آنها تنها در شناخت مبدء رفتار انحراف نبودند، بلکه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز افترا می زدند، که قرآن را با فکر خود ساخته و به خدا نسبت داده است، لذا در آیات گذشته خواندیم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا داشتند قرآنی غیر از این قرآن بیاورد و یا لااقل آنرا تغییر دهد، این خود دلیل آن است که قرآن را ساخته فکر اومی پنداشتند!

نخستین آیه مورد بحث می گوید: «شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شده باشد» (و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله)

جالب اینکه به جای نفی ساده، نفی شانیت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده رساتر است، این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید شائن نیست که دروغ بگویم و البته این تعبیر از اینکه بگویم من دروغ نمی گویم بسیار پر معنی تر و عمیق تر می باشد.

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته می‌گوید:
«ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌کند» (و لکن
تصدیق الذی بین یدیه).

یعنی تمام بشارات و نشانه‌های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده
برقرآن و آورنده قرآن کاملاً منطبق است و این خود ثابت می‌کند که تهمت
وافترا بر خدا نیست و واقعیت دارد، اصولاً خود قرآن از باب «آفتاب آمد دلیل
آفتاب» شاهد صدق محتوای خویش است.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۸

و از اینجا روشن می‌شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر
عدم تحریف تورات و انجیل گرفته‌اند در اشتباهند زیرا قرآن مندرجات این
کتب را که در عصر نزول قرآن وجود داشتند، تصدیق نمی‌کند بلکه نشانه‌هایی
که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن در این کتب بوده مورد
تأیید قرار داده است (دقت کنید)

در این زمینه توضیحات بیشتری در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۱
سوره بقره بیان گردید.

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده می‌گوید: «در این
قرآن شرح کتب اصیل انبیاء پیشین و بیان احکام اساسی و عقائد اصولی آنها
است و به همین دلیل شکی در آن نیست که از طرف پروردگار عالمیان
است» (و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین).

و به تعبیر دیگر هیچگونه تضادی با برنامه انبیا گذشته ندارد، بلکه تکامل
آن تعلیمات و برنامه‌ها در آن دیده می‌شود، و اگر این قرآن مجعول بود
حتماً مخالف و مباین آنها بود.

و از اینجا می‌دانیم که در اصول مسائل چه در عقائد دینی و چه در برنامه‌های
اجتماعی، و حفظ حقوق، و مبارزه با جهل، و دعوت به حق و عدالت و همچنین
زنده کردن ارزشهای اخلاقی و مانند اینها هیچگونه اختلافی در میان کتب
آسمانی نیست جز اینکه هر کتابی که بعداً نازل شده، در سطحی بالاتر و کاملتر
بوده، همچون سطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه، تا به
کتاب نهائی که مخصوص دوران پایان تحصیل دینی امتهاست یعنی قرآن
رسیده است. شک نیست که در جزئیات احکام و شاخ و برگها تفاوت در میان
ادیان و مذاهب آسمانی وجود دارد ولی سخن از اصول اساسی آنها است که

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۸۹

در آیه بعد دلیل سومی بر اصالت قرآن ذکر کرده می گوید: «آنها می گویند این قرآن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دروغ به خدا نسبت داده، به آنها بگو اگر راست می گوئید شما هم مثل یک سوره از آنرا بیاورید، و از هر کس می توانید غیر از خدا برای همکاری دعوت کنید» (ولی هرگز توانائی بر این کار را نخواهید داشت، به همین دلیل ثابت می شود که این وحی آسمانی است) (ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین).

این آیه از جمله آیاتی است که با صراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را، و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست همانند آن و یا لا اقل همانند یک سوره آنرا بیاورید.

و همانگونه که در جلد اول در ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بیان کردیم، در آیات قرآن گاهی «تحدی» یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن همه اعجاز است.

و از آنجا که سوره معینی ذکر نشده هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسائی تعبیرات - آنچنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند - نیست، بلکه علاوه بر اینها از نظر بیان معارف دینی، و علمی که تا آن روز شناخته نشده بود، و بیان احکام و قوانین، و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هر گونه خطا و خرافات، و عدم وجود تضاد و اختلاف در آن، نیز جنبه اعجاز دارد.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۰

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن

جالب اینکه با گذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت، از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده و ویژگیهای تازه ای برای کلمات و جمله بندیهای قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره ثابت

کرده است و آنچه ذیلا می‌خوانید نمونه‌ای از آن است:

پژوهش‌های برخی از دانشمندان محقق امروز، به کشف روابط پیچیده و فورمول‌های محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت‌انگیز است. بایقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است، از طریق بررسی‌های آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فورمول‌های ریاضی و منحنی‌های کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت، کشف نیوتن را در جاذبه، تداعی می‌کند.

یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مساله ساده است که آیات نازل شده در مکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه، بلند این یک مساله طبیعی است هر نویسنده یا سخنران ورزیده، طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را بر حسب موضوع سخن تغییر می‌دهد:

مسائل توصیفی، جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی، بلند، آنجا که سخن، تحریکی و انتقادی و یا بیان اصول کلی اعتقادی است لحن شعاری می‌شود، و عبارات کوتاه و آنجا که شروع داستان است و بیان کلام در نتیجه‌گیری‌های اخلاقی و... لحن، آرام و عبارات طولانی و آهنگ نرم.

مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه، از نوع دوم، چه در مکه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و انتقادی، و در مدینه یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه‌های تاریخی و نتیجه‌گیری‌های

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۱

فکری و علمی.

اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر، و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم. اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است یک طبیعت نیز هست، باید این کوتاهی و بلندی بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یکنواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود، بر این اساس باید طول هر آیه‌ای کوتاه‌تر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد، و اندازه این طولانی شدن اندازه‌های دقیق و حساب شده باشد، بنابراین در طول ۲۳ سال که وحی نازل می‌شده است، باید ۲۳ طول معدل در آیات داشته باشیم!

بر این قاعده می‌توانیم ۲۳ ستون داشته باشیم که همه آیات بر حسب طول در این ستونها تقسیم بندی شود، حال از کجا می‌توانیم بفهمیم که این تقسیم بندیها درست است؟ می‌دانیم که شان نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سال نازل شده است، و برخی را از روی مفاهیم آن می‌توان تعیین کرد: مثلاً آیاتی که احکامی چون تغییر قبله، حرمت شراب، وضع حجاب، زکوة و خمس را بیان می‌کند و آیاتی که از هجرت سخن می‌گویند سال تعیین این احکام معلوم است. با شگفتی فوق‌العاده می‌بینیم که این آیات - که سال نزولشان معلوم است - درست در همان ستونهایی قرار می‌گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده‌اند! (دقت کنید).

آنچه جالب تر است پیدا شدن دو سه مورد استثنائی است. به این معنی که سوره «مائد» آخرین سوره بزرگ نازل شده است، در حالی که چند آیه از آن طبق فرمول، باید در سالهای اولیه نازل شده باشد. پس از تحقیق در متون تفاسیر و

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۲

روایات اسلامی، اقوال مفسران معتبری را می‌یابیم که گفته‌اند این چند آیه در اوایل نازل شده، اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره «مائد» جای داده شده است به این طریق می‌توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را بر حسب سال نزول نیز تدوین نمود!

چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت، سال ادای هر جمله‌اش را معین کرد؟ بخصوص که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده‌اش نشسته باشد و آن را در یک مدت معین، و پیوسته، نوشته، و بر زبانش رفته و بویژه کتابی نباشد که نویسنده‌اش در یک موضوع - یا حتی زمینه تعیین شده‌ای - تألیف کرده باشد، بلکه مسائل گوناگونی است که به تدریج بر حسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤالاتی که عنوان می‌شود، حوادث یا مسائلی که در مسیر مبارزه طولانی مطرح می‌شود، به وسیله رهبر بیان و سپس جمع‌آوری و تنظیم شده است.

بلکه به گفته بعضی از مفسران، آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجز آسا است.

شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکر کرده‌اند از جمله جریان

زیراست که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده:

او در ذیل آیه مورد بحث چنین می‌گوید:

من از حوادثی که برای دیگران واقع شده سخنی نمی‌گویم، تنها حادثه‌ای را بیان می‌کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر دیگر).

ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری، اقیانوس اطلس را به

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۳

سوی نیویورک می‌پیمودیم، مسافران کشتی ۱۲۰ مرد و زن بود، و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود، روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی انجام دهیم، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه اسلامی در مقابل یک مبشر مسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود بر نمی‌داشت، بیافرینیم، بخصوص که او حتی مایل بود ما را هم به مسیحیت تبلیغ کند!

ناخدای کشتی که یک نفر انگلیسی بود موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم، و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند، و آنها از این جریان بسیار خوشحال شدند زیرا این نخستین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می‌گرفت!

من (سید قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب اینکه مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند.

پس از پایان نماز گروه زیادی از آنها نزد ما آمدند و این موفقیت را به ماتبریک گفتند، ولی در میان این گروه خانمی بود که بعداً فهمیدیم یک زن مسیحی یوگسلاوی است که از جهنم تیتو و کمونیسم او، فرار کرده است! او فوق العاده تحت تاثیر نماز ما قرار گرفته بود به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و قادر به کنترل خویشتن نبود.

او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تاثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می‌گفت، و از جمله سخنانش این بود، بگوئید ببینم کشیش شما باچه لغتی سخن می‌گفت (او فکر میکرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه

نماز کند آنچنانکه در نزد مسیحیان است، ولی ما بزودی به اوحالی کردیم که این برنامه

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۴

اسلامی را هر مسلمان با ایمانی می تواند انجام دهد) و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم.

ولی او گفت من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم اما بوضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهمتر مطلبی که نظر مرا فوق العاده بخود جلب کرد این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هائی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود، آنها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بودند آنچنان که لرزه بر اندام من می انداخت یقیناً این جمله هامطالب دیگری بودند، فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادامی کرد مملو از روح القدس شده بود!

ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آنها را می خواندم، این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤثر است که حتی بانوئی را که یک کلمه مفهوم آنرا نمی فهمد تحت تاثیر شدید خود قرار می دهد در آیه بعد اشاره به یکی از علل اساسی مخالفت های مشرکان کرده، می گوید: آنها قرآن را به خاطر اشکالات و ایرادهائی انکار نمی کردند «بلکه تکذیب و انکارشان به خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند» (بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه).

در واقع عامل انکار عدم آگاهی و جهل آنها بود.

اما اینک منظر از این جمله جهل درباره چه اموری بوده است، مفسران احتمالات متعددی داده اند که تمام آنها می تواند در آیه منظور بوده باشد از جمله:

جهل به معارف دینی و مبدء و معاد، همانگونه که قرآن از قول مشرکان در مورد معبود حقیقی (الله) نقل می کند که می گفتند: ۱ جعل الالهة الها واحدا

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۵

ان هذا لشیء عجاب: «آیا خدایان ما را تبدیل به یک معبود کرده است این چیز

عجیبی است» (سوره ص آیه ۵) و یا در مورد معاد می‌گفتند: ائذاکنا عظاما و رفاتا، انا لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة: «آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوان پوسیده شدیم بار دیگر به زندگی باز می‌گردیم، گوینده این سخن به خدا تهمت زده، یا مجنون است» (سجده - ۱۰).

در حقیقت آنها هیچگونه دلیلی بر نفی مبدء و معاد نداشتند و تنها جهل و بیخبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سد راهشان بود. و یا جهل به اسرار احکام.

جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه.

جهل به مفهوم حروف مقطعه.

و جهل به درسهای عبرت انگیزی که هدف نهائی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است.

مجموع این جهالتها و بیخبریها، آنها را وادار به انکار و تکذیب می‌کرد. در حالی که هنوز تاءویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آنها روشن نشده بود» (و لما یاتهم تاویله).

«تاءویل» در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است، و بنابراین هر کار یا سخنی به هدف نهائی برسد، می‌گوئیم تاءویل آن آمده است، به همین دلیل بیان هدف اصلی یک اقدام، و یا تفسیر واقعی یک سخن، و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب، و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب، همه اینها تاویل نامیده می‌شود (در این باره در جلد دوم صفحه ۳۲۴ به طور مشروح سخن گفته‌ایم).

قرآن سپس اضافه می‌کند که این روش نادرست، منحصر به مشرکان عصر جاهلیت نیست بلکه اقوام گمراه گذشته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند، آنها نیز بدون اینکه تحقیق در شناخت واقعیتها بکنند و یا انتظار برای تحقق

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۶

آنها بکشند، حقایق را انکار و تکذیب می‌کردند» (کذلک کذب الذین من قبلهم).

در آیات ۱۱۳ و ۱۱۸ سوره بقره نیز اشاره به وضع امتهای گذشته، از این نظر، آمده است.

در واقع همه آنها عذرشان، جهلشان بود و بدبختیشان در عدم تحقیق و عدم

جستجو و شناخت واقعیتها بود، در حالی که عقل و منطق حکم می‌کند که انسان چیزی را که نمی‌داند هرگز انکار نکند، بلکه به جستجو و تحقیق بپردازد.

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می‌گوید «بنگر عاقبت کار این ستمکاران به کجا کشید» (فانظر کیف کان عاقبة الظالمین)

یعنی اینها نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به دو گروه عظیم مشرکان کرده و می‌گوید: اینها همگی به این حال باقی نمی‌مانند بلکه «گروهی از آنان که روح حق طلبی در وجودشان نمرده است سرانجام به این قرآن ایمان می‌آورند، در حالی که گروهی دیگر همچنان در جهل و لجاجت پافشاری کرده و ایمان نخواهند آورد» (و منهم من یؤمن به و منهم من لا یؤمن به). روشن است که این گروه دوم، افراد فاسد و مفسدی هستند و به همین دلیل در پایان آیه می‌فرماید: «پروردگار تو مفسدان را بهتر می‌شناسد» (وربک اعلم بالمفسدین).

اشاره به اینکه افرادی که زیر بار حق نمی‌روند، افرادی هستند که شیرازه اجتماع را از هم گسیخته و در فاسد کردن نظام جامعه نقش مؤثری دارند.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۹۷

جهل و انکار

همانگونه که از آیات فوق استفاده می‌شود، اصولاً قسمت مهمی از مخالفتها و دشمنیها و ستیز با حق، از جهل و نادانی سرچشمه می‌گیرد، و به همین دلیل گفته‌اند: سرانجام جهل کفر است!

نخستین وظیفه‌ای که هر انسان حق طلبی دارد این است که در مقابل آنچه نمی‌داند سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی‌داند بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند به سراغ نفی نرود، همانگونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» حدیث جالبی را از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل کرده که فرمود: «خداوند با دو آیه از قرآن، دو درس مهم به این امت داده است، نخست این که جز آنچه

می‌دانند نگویند، و دیگر اینکه آنچه را نمی‌دانند انکار نکنند، سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود: **لَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ** (آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آنها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند) **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ** (مشرکان چیزهایی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند، در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست).

بعد ←

↑ نفرت

→ قبل